

# عسلی و رنگین



نوشته : مهرا نداشت گلستانی «همرنگ»

این کتاب توسط اعضای فروم کودکی و نوجوانی  
برای استفاده شما به رایگان تهیه و آماده شده  
است. از پرداخت پول برای کتابهای این انجمن  
به فروشندگان سودجو اکیداً خودداری نمایید.

# عسلی و رنگین

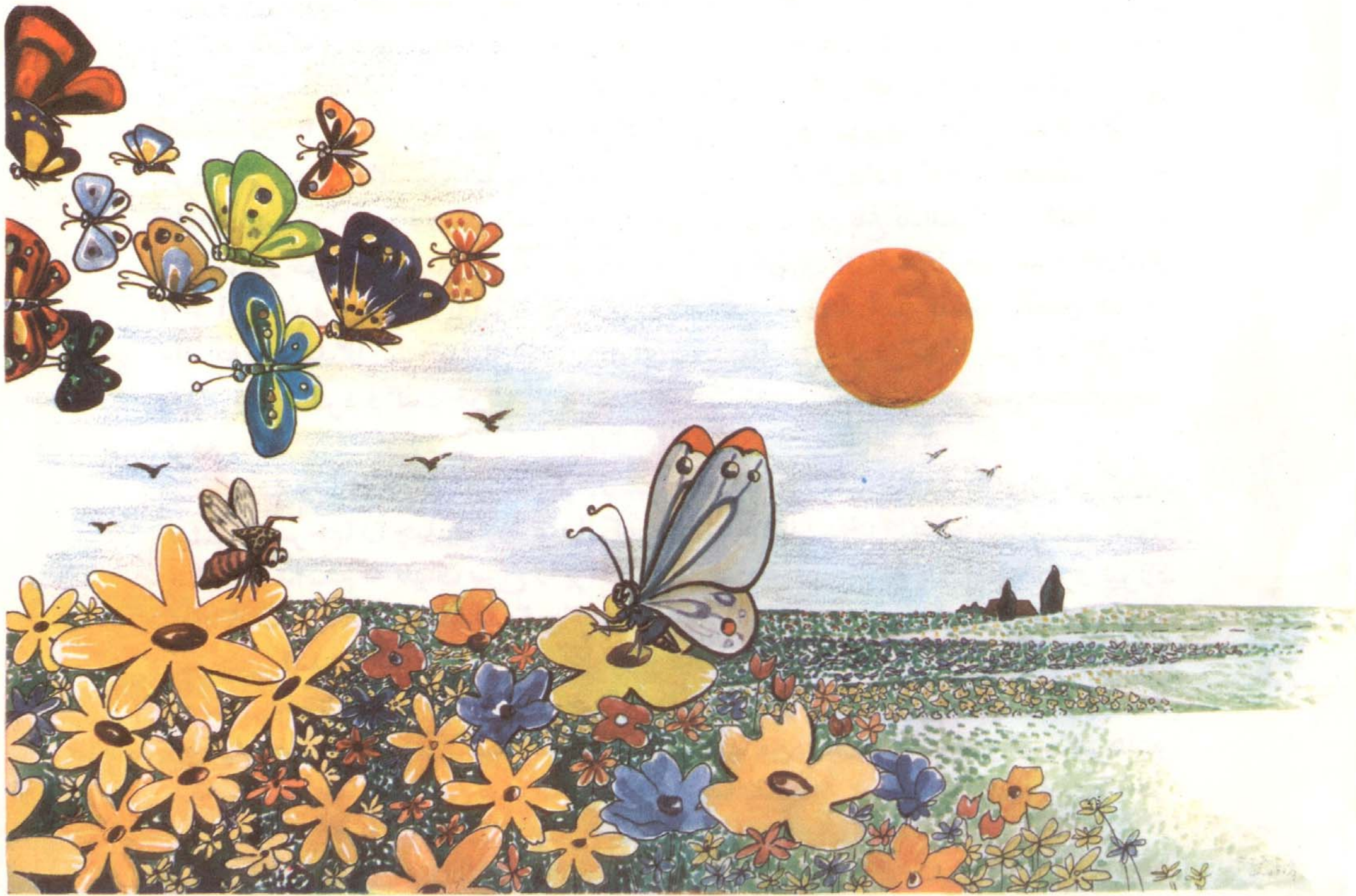
نوشته : مهر اندخت گلستانی «همرنگ»  
نقاشی از : طوافزاده

ناشر : انتشارات پدیده  
فیلم افسر از : کاوه نو  
چاپ از : بهنام  
حق چاپ محفوظ و مخصوص  
انتشارات پدیده میباشد

بدخترم گلديس



زمستان گذشت . بر فها کم کم آب شد بهار به همه درختان لباس سبز پوشانید . باغها و صحراها پر از گل شدند . کنار جویها گل‌های كوچك و حشی و سبزه و قارچ روئید . بلبها و پروانه‌ها هم که در زمستان خسته شده بودند، از لانه‌های خود بیرون آمدند . یکدسته پروانه که با هم دستجمعی پرواز میکردند و هر جا گل و سبزه میدیدند می نشستند و میخوردند و صفا میکردند از باغی گذشتند که خیلی با صفا بود . بین این پروانه‌ها پروانه قشنگی بود که روز پیش بچه بازیگوشی آنرا گرفته و در شیشه انداخته بود، اما از دست پسرک فرار کرده بود . این پروانه قشنگ نمیتوانست مثل سایر پروانه‌ها پرواز کند . مرتب از آنها عقب میماند ، چونکه موقع تقلا و فرار از دست پسرک پایش زخمی شده بود . این بود که وقتی به آن باغ رسید دید : به ! به ! چه گل‌های خوش رنگ و قشنگی ! از طرفی خیلی هم خسته شده بود . به رئیس دسته پروانه‌ها گفت : من همین جا میمانم چون هم در این باغ گل فراوان است و هم خیلی پایم درد میکند نمیتوانم پای شاما پرواز کنم . خلاصه این پروانه قشنگ در این باغ لانه کرد .





عسلی کمی فکر کرد و گفت: خوب مانعی ندارد اما بشرطیکه روی هر گل خوشبو اول من بنشینم و بخورم بعد تو. رنگین گفت: نه. نه من هیچوقت ته مانده غذا نخورده‌ام بیا باهم دوستانه گلها را تقسیم کنیم عسلی گفت چطور؟ رنگین جواب داد: گل‌های صورتی که کمترند مال من و گل‌های دو طرف باغ که خیلی زیادترند سهم تو. عسلی خندید و قبول کرد. یکی دو روز گذشت، اما عسلی گفت: رنگین من با قرار دادی که بستم مخالفم چونکه گل‌های سهم من بیشتر زردند یک گل زرد خوشبو توی این باغ ندیدم اصلاً گل‌های زرد خوشمزه و خوشبو نیستند. من در این دو روز که تو آمدی یک لقمه گل خوشمزه نخوردم یا از این باغ برو بیرون یا اینکه یک فکر دیگه بکن که منم راضی باشم. رنگین جواب داد خوب باشد گل سرخ‌ها مال تو بقیه گل‌های سفید مال من. عسلی که گل سرخ را دوست داشت قبول کرد و گفت خوشحالم با تو دوست شدم و تنها نیستم و هم صحبت پیدا کردم.

دو سه روزی که گذشت باز یکروز عسلی گفت ببین رنگین: امروز برای گرفتن گلاب بیشتر گل سرخ‌ها را چیدن فقط مقدار کمی خشکیده و بدردنخور باقیمانده است من قبول ندارم نمیدانستم که گل‌های سرخ را برای گلاب می‌چینند. خلاصه یا از این باغ برو بیرون یا اینکه فکر دیگه‌ای بکنیم. رنگین گفت این که رسم دوستی نیست عسلی: تو چرا سرقولت نمیایستی ایندفعه هر چی تو بگی من قبول دارم. عسلی جواب داد: چون من اول اینجا بودم و یک پا صاحبخانه هستم هرچی گل درشت که باز شد مال من و گل‌های کوچک مال تو در این صورت هر دو از همه گلها میخوریم منتها من درشت ترهاشو و تو کوچکترهاشو. رنگین گفت: باشد عسلی من میتوانم قبول نکنم اما مقام دوستی بالاتر از اینها است بالاخره من با گل‌های کوچکتر هم سیر میشم. باشد قبول دارم اما دیگه چون خودت این قرار را گذاشتی زیر قولت نزن).







فردا که آفتاب در آمد و حال پروانه بهتر شد برای هوا خوری بیرون آمد. همینکه برای خوردن غذا روی یک گل سفید خوشبو نشست. دید مثل اینکه تنها نیست و دو تا چشم بزرگ هم درست مقابل صورتش روی گل قرار دارد، اول فکر کرد شاید تخم گل است اما دید حرکت میکند در این وقت صدای زنبور را تشخیص داد که میپرسید: ببینم تو را تازه توی این باغ می بینم. اسمت چیه؟

پروانه که ترسیده بود صدایش را صاف کرد و گفت: اسم من رنگینه چون توی بچه های مادرم از همه قشنگ تر بودم و پره هایم رنگارنگ بودند اسم منو «رنگین» گذاشتند. اما اسم تو چیه؟ زنبوره که دهانش از شیرۀ گل شیرین شده بود دور دهانش را لیسید و گفت اسم من عسلیه، آخه من زنبور عسلم روی همین اصل پروانه ها و زنبورها و جیر جیر کها بمن عسلی میگن. خوب رنگین تو کی از این باغ میری؟ اما رنگین بی تأمل جواب داد من میخوام توی این باغ بمانم، لانه هم درست کرده ام. عسلی سرش را تکان داد و گفت ببین رنگین من از تو بدی ندیدم، اما گل های این باغ مال من است، بقول آدمها گل های این باغ را اول من کشف کردم، اینست که به هیچکس اجازه ندادم که اینجا لانه بسازد. رنگین گفت بیا با هم دوست باشیم، تنهایی خیلی سخته، توی این باغ باین بزرگی آنقدر گل هست که هر دوی ما سیر بشیم.



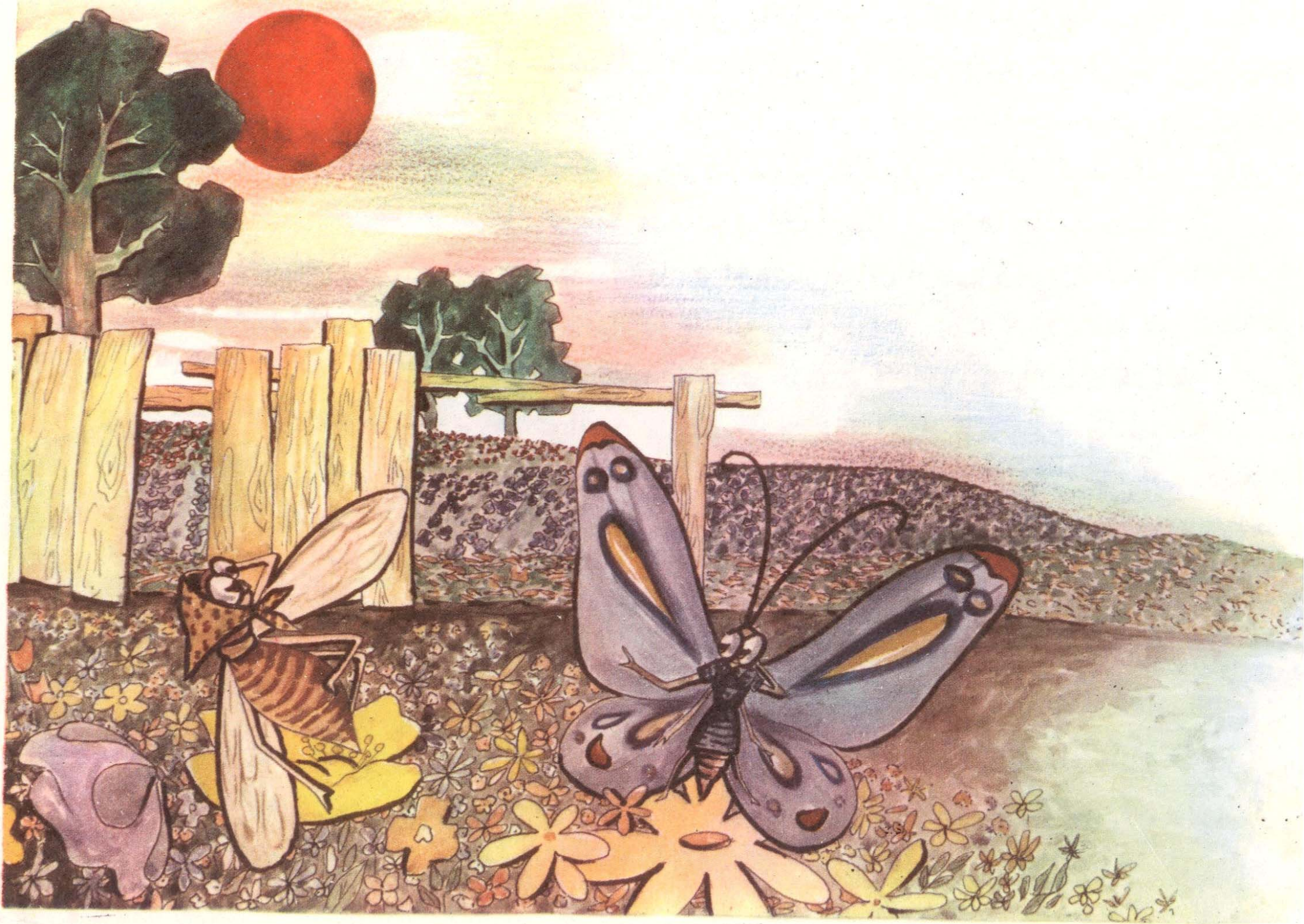




بیا بریم ۵ خانه آنطرفتر . من پارسال آنجا بودم گل‌های خیلی قشنگ و خوشبوئی دارد . برای اینکه فکر نکنی میخوام زرنگی کنم همین الان شانی گلها را ندیده تقسیم میکنیم . البته جیر جیرك را هم صدا میکنیم تا از همین حالا شاهد باشد . یکساعت بعد زیر گل بوته هر سه تا نشسته بودند . رنگین از هیچ جا خبر نداشت نمیدانست عسلی و جب بوجب آن باغ را می‌شناسد .

عسلی هم بظاهر ، خودش را بی اطلاع نشان میداد ولی توی دلش میگفت خودم میدانم کدام طرف چه گلی میکارند و کدام باغچه را سبزیکاری میکنند و گل‌های یاس و خوشبو کجاستند حالا طوری تقسیم میکنم که تمام گل‌های خوب و لذیذ سهم من بشود . عسلی گل‌هایش را صاف کرد و گفت جیر جیرك حرف‌های ما را حفظ کن گل‌های باغچه اول مال من ، گل‌های باغچه دوم مال رنگین . هر چه گل در شمال حیاط کاشتند سهم من . گل بوته‌های سمت جنوبی باغ همه‌اش مال رنگین . باغچه کنار درمال من باغچه کنار استخر سهم رنگین . گلدانهای توی گلخانه مال من گلدانهای کنار حوض قسمت رنگین . خوب رنگین حالا راضی شدی ، جیر جیرك هم شاهد . رو کرد به جیر جیرك گفت حالا خواهش میکنم یکدفعه دیگه با صدای بلند حرف‌های منو بگو که رنگین مطمئن باشد . آنوقت جیر جیرك صدایش را سرداد و مثل جارچی‌های زمان قدیم تقسیمات را خواند . عسلی پیشنهاد کرد که هر سه همان وقت بهمان باغ بروند .







عسلی خندید و گفت نه نه حرف عسلی ایندفعه دیگه یکی است و دو تا همیشه . در حالیکه در دلش میگفت -- چرا این قرار را برهم بزنم چون همه گل‌های بزرگ بمن میرسد .

هیچی ، باز دوسه روزی که گذشت طرفهای عصر بود که رنگین داشت بطرف لانه اش میرفت عسلی گفت: رنگین امشب مهتاب است برای خوابیدن عجله نکن از طرفی با تو حرف دارم. رنگین که حوصله اش از اخلاق عسلی سر رفته بود گفت دیگه چه حرفی داری دوست عزیز ! عسلی گفت درست است که من خودم سهم خودم را انتخاب کردم اما در این چند روزه من عصرها و شبها گرسنه میمانم برای اینکه صبحها باغبانه میاد هر چه گل درشت می بیند می چیند. چند دسته گل برای اطاق های ارباب درست میکند و چند دسته هم به گل فروش سر کوچه می فروشد . و پولش تو جیبش میریزد اینستکه من شبها گرسنه میمانم چون اگه بخوام روی گل‌های کوچک بنشینم و بخورم تو چپ چپ نگاه می کنی اینستکه ناچارم گرسنه بر ختخواب برم . بین رنگین بیا یک فکر دیگه بکنیم .

رنگین گفت تو خودت قرارداد می بندی خودت هم زیرش میزنی من اصلا دیگه بقول و قرار تو اطمینان ندارم هر چه میخواهی بکن . عسلی گفت نه نه بخدا ایندفعه هرچی تو قبول کنی برای همیشه منم قبولش دارم. وقتی دید رنگین باور نمی کند گفت بیا یک کار دیگه بکنیم . ایندفعه جیر جیرك را هم شاهد میگیریم . اون صداش خیلی خوبه هرچی

که ما بگیم حفظ میکند و . با صدای بلند میخواهد . دیگه من زیر قولم نمیزنم چون مدتها است با این جیر جیرك و پدرش دوست هستم ، از طرفی اون قرارداد مارو با صدای بلند برای همه میخواهد و همه میفهمند دیگه من خجالت می کشم زیر قولم بزنم . راستی رنگین اصلا این باغ گل‌هاش کم شدند .







همینکه وارد باغ شدند تا چشم عسلی به باغ افتاد سرش گیج رفت و چشمهایش را مالید. اول فکر کرد اشتباهی بخانه‌ای دیگر آمدند اما باطراف که نگاه کرد دید نه، درست آمدند اما گویا صاحبخانه پارسالی خانه را فروخته و مالک جدید اصلاً وضع خانه را عوض کرده است.

خدا یا: اثری از باغچه‌های کنار در و کنار استخر و گلکاری قسمت شمال خانه دیده نمیشد حتی تو گلخانه هم گلدانی نبود، بیشتر زمین را سنگفرش کرده بودند و بجای گلدانهای کنار حوض و استخر، مجسمه‌های مرمری گذاشته بودند.

عجب اینکه باغچه‌ها و گلکاریهاییکه جزو سهم عسلی بود تغییر یافته بود اما باغچه‌ها و گلدانهاییکه قسمت رنگین بود تر و تازه و پر گل و باطراف آنجا از پارسال در جای خود قرار داشت و عطر گلها تمام اطراف را معطر ساخته بود. وقتی عسلی این منظره را دید دیگر نتوانست طاقت بیاورد چون جیر جیرك هم شاهد بود نمیشد زیر قولش بزند. سرش را پائین انداخت و با صدای آهسته گفت: رنگین اینجا دیگر جای من نیست، اینجا مال تو چون همانطور که می‌بینی هیچ چیز برای من باقی نمیماند. منم برای پیدا کردن غذا باید بروم. اما رنگین: از دوستی با تو درس خوبی گرفتم و با خودم شرط کردم از این بعد یا با کسی شریک نباشم و یا اگر شدم عادلانه با او معامله کنم. خدا حافظ





بہا: ۲۵ ریال

انتشارات پدیدہ - شاہ آباد  
خیابان ملت - تلفن ۳۱۶۷۰۰

